

ماهیت شعر سیاسی در ایران معاصر

دکتر ابراهیم متقی^۱

بهزاد لطفی^۲

کامجو رحمانی^۳

چکیده:

یکی از مهمترین موضوعات در هر جامعه‌ای شعر و ادبیات آن جامعه است که نشأت گرفته از شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی داخلی و خارجی همان دوران است. شعر سیاسی شعری است که سراینده با آگاهی کامل نسبت به تحولات تاریخ و لحظه‌ای که در آن می‌زیسته شعر می‌سراید و این شعر او عملاً در نفی بعضی ارزش‌ها و اثبات بعضی ارزش‌های دیگر است. شعر سیاسی دوران معاصر ایران نیز با توجه به گفتمان مشروطه طلبی، آزادی خواهی، رفع ظلم، حاکمیت قانون، نفی استعمار و... شکل گرفت. با توجه به این عناصر، می‌توان به موضوعاتی مثل: ملی‌گرایی، قانون رفع تبعیض توسعه کشور، مبارزه با استعمارگران، میهن، انسان‌گرایی، برابری و عدالت طلبی در شعر سیاسی ایران اشاره داشت. در واقع زبان شعر یکی از مهمترین راههای ارتباطی مردم با یکدیگر و تبیین وضعیت سیاسی جامعه بوده است.

واژگان کلیدی: شعر سیاسی، ایران، ادبیات، مشروطیت، استعمارگرایی

^۱ - استاد تمام، گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

Ebrahim_motaqi@yahoo.com

^۲ - فارغ التحصیل کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، قزوین، ایران

^۳ - فارغ التحصیل کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، قزوین، ایران

Kamjo_Rahmani@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۶ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۲۶

مقدمه:

ملت ما از حماسه ملی خود شاهنامه دلاوری، پایداری، غرور ملی، میهن دوستی و کشور داری آموخته و از ادبیات تعلیمی یادگارهای سعدی، مولوی، خصلت‌های بلند شکیبایی، انسان دوستی، تعاون، همکاری، وحدت، یگانگی، گذشت، محبت، عشق و الهام می‌گرفته و با این سلاح-های معنوی در برابر دشمن ایستادگی می‌کرد و سرانجام وی را زبون و در خود مستحیل می‌ساخته است. به این ترتیب شاعران سهم بزرگی از بار عظیم حفظ استقلال میهن و پایداری در برابر بیگانگان را بر دوش داشته‌اند که برای مبارزه و رزم با دشمن از سلاح نیرومند شعر استفاده می‌کردند. پس برای ما شعر می‌تواند بصورت یک سرمایه فناپذیر فکری و به شکل مجموعه‌ای وسیع از اندرزهای حکیمانه و تجارب تاریخی و هم تبلور واکنش ملت ایران به ضد سلطه بیگانگان و مقابله با آنان باشد. به همین جهت ملت کهن سال ایران، به لحاظ تعدد شاعران پارسی‌گوی، طول عمر و میدان وسیع شعر پارسی، فرصت یافته است تا بیش از هر قوم دیگر برای افکار خود از شعر استفاده کند. شعر فارسی نه فقط جولانگاه اساسی اندیشه ملت ایران است بلکه وسیله بقای آن در برابر رویدادهای سنگین تاریخ و یکی از علل بسیار با اهمیت راز بقا ملت ما هم باید به شمار آید زیرا در درازنای سده‌های پراس تاریخ کشور ما، تنها شمشیر و زور بازوی ما وسیله بقا مان نبوده بلکه اندیشه و زبان و هنر و مخصوصاً شعر عمده سرمایه هستی و پایداری ما گردیده است و نه تنها این کار شگرف را انجام داده بلکه برای ما یک سلطنت وسیع فکری و فرهنگی هم در جهان پدید آورده است.

شعر سیاسی شعری است که سراینده با آگاهی کامل نسبت به تحولات تاریخ و لحظه‌ای که در آن می‌زیسته شعر می‌سراید و این شعر او عملاً در نفی بعضی ارزش‌ها و اثبات بعضی ارزش‌های دیگر است. با توجه به ساختار فرهنگی و اجتماعی ایران، زبان شعر از اهمیت و جایگاه اساسی در انتقال بیان و مفاهیم برخوردار بوده است. در واقع زبان شعر یکی از مهمترین راههای ارتباطی مردم با یکدیگر و تبیین وضعیت سیاسی جامعه بوده است. ایران جامعه‌ای است که به لحاظ فرهنگی مختصاتی دارد و آن مختصات این است که، شاعرانه و شعر یکی از ویژگی‌های آن به شمار می‌آید. به همین دلیل خصوصیات شعر این دوران برگرفته از این شرایط بوده است: ظلم ستیزی، حق طلبی، رفع فقر، انتقاد اجتماعی، عدالت طلبی و ... اشاره کرد.

چارچوب نظری:

زبان و سیاست در چارچوب نظری

زبان کلید درک و کنترل زبان انسان است. از این رو امروز انسانها نه تنها برای سرزمین، غذا و مواد خام بلکه بیش از همه برای زبان کار می‌کنند. (امینی، ۱۳۸۲: ۵۳) بدین سبب مطالعه زبان از دیدگاه‌های متفاوت مورد توجه شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی قرار گرفته است و رویکردهای مختلف چون کارکردگرایی، ساختارگرایی، مارکسیسم، فمینیسم، فرامدرنیسم هر یک به نوعی مطالعات زبانی را در نظر داشته‌اند. حتی به عنوان مثال از اهمیت زبان و هم‌نوایی زبانی در توسعه روستایی سخن به میان آورده‌اند. به گفته آنان هر جا که هم‌زبانی و تفاهم بیشتر وجود داشته باشد توسعه ساده‌تر و پایدارتر خواهد بود. (همان)

رابطه زبان با جامعه و زندگی اجتماعی از جهت تاثیری که بر موفقیت‌های شغلی و اجتماعی دارد و نیز از جهت رابطه‌ای که با حقوق زن دارد، نیز مورد توجه قرار گرفته است. نقش آن در موفقیت‌های شغلی و سیاسی به این صورت است که همواره آنان که در این زمینه تسلط و توان بیشتری دارند، موفق‌ترند. یکی از نویسندگان این مطلب را با تمثیلی بیان می‌کند به این صورت که اگر دو نفر در حال نبرد به زمین افتاده باشند و تفنگی نیز در نزدیکی آنها باشد، آن کسی که اول، تفنگ را بر دارد برنده خواهد بود. سپس می‌گوید در صحنه اجتماعی داخلی و بین‌المللی، کلام حکم تفنگ را دارد که هر کس زودتر آن را به کار ببرد، موفق‌تر خواهد بود. کسی که اول بار کلمات را می‌رباید، واقعیت را بر دیگری تحمیل می‌کند، بنابراین کسی که تعریف می‌کند، تسلط پیدا کرده، زندگی می‌کند و کسی که تعریف می‌شود، تحت انقیاد در می‌آید و ممکن است به قتل برسد. آنان که نتوانند از زبان و کلام خوب استفاده کنند، نخواهند توانست با دیگران به خوبی و راحتی رابطه برقرار کنند، اینان در دنیای سیاست و اقتصاد و فرهنگ توفیقی بدست نخواهند آورد. (امینی، ۱۳۸۲: ۵۴)

حقوق زن نیز از زاویه گفتمان مورد توجه قرار گرفته است؛ گفته می‌شود که یکی از نشانه‌های سلطه مردان بر زنان این است که در اغلب جوامع و محافل و مجالس مردان سخن زنان را قطع می‌کنند و عملاً رهبری زبان را بر عهده می‌گیرند. به گفته آردرر^۱ سخن نگفتن را نباید با سکوت یکی گرفت. اغلب سخن نگفتن زنان به این دلیل است که مردان این حق را از آنان سلب می‌نمایند. نتیجه‌ای که از بحث می‌گیرند، یکسانی قدرت و زبان است (همان)

¹ - Arderer

یکی از موضوعاتی که در گفتمان ادبیات سیاسی سهمی عمده دارد «غیریت» است این موضوع در گفتمان «فوکو» نیز جای ویژه‌ای به خود اختصاص داده است. به عقیده وی، نظام‌های سیاسی و فکری هیچگونه «خلاف آمد عادت» و دگر اندیشی و دگرزیستی را بر نمی‌تابند، چون آن را مخالف «نظم عمومی» و هنجارهای اجتماعی می‌دانند. برای رواج دادن یکسان نگری و همسان زیستی، نهادهایی چون زندان، بیمارستان و تیمارستان می‌سازند و آنانی را که بر هم زنده هنجارهای اجتماعی هستند با این نهادها متقاعد و مطیع می‌سازند. برچسبی که بر همه این افراد زده می‌شود «دیگری» است. «دیگری» باید هم‌رنگ جماعت شود وگرنه همچو رسوایان به حاشیه رانده خواهد شد و حتی همچون جانوران گوشتخوار که به فرمان شیر مجبور به ترک جنگل شدند باید عرصه جامعه و اجتماع را ترک کند. «غیریت» در دوره مک کارتیسم در آمریکا حاکم بر گفتمان روابط خارجی بود و در اوج سالهای ۵۲-۱۹۵۱، بر اساس این بینش، جهان به دو اردوگاه «خودی» و «بیگانه» تقسیم می‌شد. «خودی» ها دشمنان استالین و «بیگانه» ها دوستان استالین بودند. این بینش با شدت بیشتر در شوروی استالینی حاکم بود. نتیجه این پندار این می‌شد که همه نابسامانی‌ها به گردن دشمن یا بیگانه می‌افتاد. ضمن اینکه استالین در کنار «دیگری خارجی» یک «دیگری داخلی» هم تراشیده بود. در زمان استالین به گونه قالبی همه نارسایی‌ها و ایرادها به حساب «خرابکاری‌های تروتیکست‌ها» گذاشته می‌شد. (امینی، ۱۳۸۲: ۱۱۵)

رابطه تحولات اجتماعی و اقتصادی با تحولات گفتمانی

تکوین گفتمان سیاسی در ایران را نمی‌توان در پرتو هیچ شیوه‌ای به تنهایی تبیین کرد ولی در عین حال هر شیوه‌ای تا اندازه‌ای کار او مفید است و روشنگر گوشه‌ای از حقایق و وقایع می‌تواند بود.

گروهی معتقدند که زندگی فرهنگی خواه ناخواه از تحولات اقتصادی و اجتماعی متأثر می‌شود. به بیان دیگر، بین تحولات مختلف اقتصادی و اجتماعی و شیوه گفتمان رابطه‌ای ناگسستنی وجود دارد. از این روی باید آثار ادبی و ادبیات در هر دوره را مرتبط با دیگر تحولات آن دوره به نقد کشید و در عین حال به تعبیر «سنت بوو» (۱۸۶۸-۱۸۰۱): «برای ترسیم هر نویسنده‌ای از دولت همان نویسنده باید مرکب برداشت». (امینی، ۱۳۸۶: ۱۲۳)

به هر حال کسانی که از دیدگاه «داوری» به تکوین و تحول گفتمان ادبی توجه داشته‌اند، برایش مراحل را یادآور می‌شوند. این تاریخ تحول را «فوکو» صورت بندی دانایی¹ نامیده است و دیگران آن را با عناوین دیگری مطرح کرده‌اند. به گفته فوکو، در روزگار رنسانس، «همانندی» اساس تشکیل واژه‌ها و کلمات بود (مطابقت اسم با مصداق و ما به ازایش). در اوایل سده هفدهم «شبهات» جایش را به بیانگری داد. در پایان سده هجدهم «بیانگری» از میان رفت. واژگان توان بیانگری خود را از دست دادند و دوران «مدرن» آغاز شد. در دوران «مدرن» تمایز میان واژگان و چیزها با کلمه و مصداق قطعی شد. زبان در این دوره به نظر فوکو همان چیزی شد که مولوی می‌گوید: «هم صفیر و خدعه مرغان تویی» این جدایی زبان و کلام از مصداق و عینیت را «قدرت»‌های دوران مدرن ایجاد کردند؛ در نتیجه همبستگی قدرت/دانش ایجاد شد و «گفتمان» وسیله‌ای ایدئولوژیک و ابزار تحمیق گردید. (امینی، ۱۳۸۶-۱۳۸۵: ۱۲۳) چون در این مرحله کلام از حقیقت جدا افتاد، هرمنوتیک، تحلیل گفتمانی، نقد تکوینی، تفسیری و نیز ساختارگرایی پا به میان نهاد تا شاید بتوان در سایه یکی از این مقولات به «فرا متن» و آن سوی نیت مولف و گوینده دست یافت. «فوکو» این تحول را بیشتر به قدرت و کمتر به اقتصاد پیوند می‌زند. این نکته نیز گفتنی است که او بعداً در این عقیده اصلاحاتی به عمل آورد، همانگونه که در مورد دیگر آرا و افکار و داوری‌هایش چنین نمود! او پیوسته می‌گفت که من تغییر کرده‌ام. (همان)

لوسین گلدمن می‌کوشد تحولات کلامی و ادبی و گفتمانی را در پرتو اقتصاد واری و بررسی کند. به نظر او نظام سرمایه داری در دو قرن اخیر سه مرحله متمایز را پشت سر نهاده است: دوره نخست، دوران رقابت آزاد است. در این دوره «اصالت فرد» در قالب مکتب اصالت عقل و اصالت تجربه شایع می‌شود. نمود ادبیش را می‌توان در قالب رمان‌های پرحادثه قهرمانی دید. دوره دوم دوران سرمایه داری انحصاری است که از دهه دوم قرن حاضر آغاز می‌شود و تا آخر جنگ جهانی دوم ادامه می‌یابد. دوره سوم که دوره کنونی است، سرمایه داری تاب و تب و بحران را پشت سر گذاشته است و به دوران سرمایه داری «سازمان یافته» رسیده است. در این دوره هم گفتمان ادبی بیشتر معطوف به روابط انسانی و خطراتی است که وجود و زندگی انسان کنونی را تهدید می‌کند. به تعبیر اخوان، «آدمک» جای قهرمان را می‌گیرد و بیم آن می‌رود که آدمیان کوچک و کوچکتر شوند و در واقع پیش بینی نیچه که «واپسین آدمی روی زمین مورچه» است، درست از آب درآید.

¹ - Epistime

گاهی نیز مراحل مختلف تکوین گفتمان از دریچه تحولات اجتماعی و سیر تکامل بشری دیده می‌شود. گفته شده که «پیام» چهار دوران را پشت سر نهاده است: (همان)

مرحله اول، باستانی؛ در این مرحله پیام در حوزه‌ای بسته سیر می‌کند و جایی برای تولید و باز تولید پیام از جانب پیام‌گیر نیست. همسانی و همگرایی از مشخصه‌های این دوران است. انواع متون ادبی از افسانه و حکایت و اسطوره گرفته تا لطیفه‌ها و داستان‌های عامیانه همه خصایص یکسانی دارند.

دومین مرحله پس از سده‌ها آغاز می‌شود. در این مرحله فرهنگ جامعه به گفته «رایزمن» گرایش به ساختن انسان‌هایی دارد که از «درون هدایت» می‌شوند.^۱ در این مرحله «فرد» نقش می‌گیرد و توجیه عقلانی کم کم گام به میدان می‌گذارد و در کنار سنت به مشروع سازی قدرت می‌پردازد.

مرحله سوم همان است که مقارن است با حل شدن جامعه سنتی در جامعه مدرن و صنعتی که «تونیس» آن را گذر از گمین شافت^۲ به گزل شافت و «دورکیم» تبدیل وحدت «مکانیکی» به «ارگانیک» می‌نامد و مارکس آن را با اصطلاح تغییر «شیوه تولید» بیان می‌کند. در این مرحله، انسان «از برون هدایت شونده» پدید می‌آید و نقش تولید کننده پیام و نویسنده کاهش می‌یابد؛ در عوض گیرنده پیام و خواننده اهمیت می‌یابد. رایزمن آن را عصر گذر از «تولید پیام» به «مصرف پیام» می‌نامد. گفتمان در این مرحله در خدمت پرورش و بالش خصایصی است که «همسانی و هم‌رنگی» را تقویت کند. از این روی در این مرحله «ابتکار» و «خلاقیت» ادبی و هنری و فردی سخت آسیب می‌بیند.

در مرحله چهارم که در واقع پسامدرنیسم است، خواننده پیام نیز قدر عظم دوران پیشین را از دست می‌دهد و راه برای حذف «بژه» و «سوژه» و ظهور مکاتبی چون ساختارگرایی و فراساختارگرایی فراهم می‌شود. (امینی، ۱۳۸۵-۱۳۸۶: ۱۲۴)

ساختارگرایی غیرتکوینی که در نزد کسانی چون فوکو، رولان بارت، لویی استراوس، آلتوسر، لاکان و ... یافت می‌شود. «فاعل» را رد می‌کند و ساختارهای زبانی، ذهنی و ... را جایگزین آن می‌سازد. ساختارگرایی تکوینی (گلدمن - لوکاچ) نیز فاعل فردی را رد می‌کند لیکن فاعل فرا فردی یعنی فاعل جمعی را به جای آن می‌نشانند. (همان)

¹ - innerdirected

² - gemeinschaft

ویتگنشتاین فیلسوف قرن ۲۰

ویتگنشتاین در پیشگفتار رساله خود می‌نویسد «تا برای اندیشیدن مرزی نهد»، اما بلافاصله جمله خود را اصلاح می‌کند و می‌گوید «یا بهتر بگوییم نه برای اندیشیدن، بل همانا برای بیان اندیشه‌ها مرز نهد» و سپس در جمله‌ای پارادوکسیکال می‌نویسد: «از بهر آنکه برای اندیشه مرزی بنهیم، می‌بایستی بتوانیم هر دوی سوی این مرز را بیندیشیم، (بنابراین ما بایستی بتوانیم چیزی را بیاندیشیم که نمی‌تواند اندیشه شود)، چنین مرزی تنها در زبان می‌تواند کشیده شود، لذا مشغله اصلی رساله، پژوهش در ماهیت زبان، کارکرد و ساختار آن است. (خالقی، ۱۳۸۵: ۸۲)

دغدغه ویتگنشتاین واضح است؛ باید با ایضاح ماهیت قضیه [جمله معنی دار] حدود اندیشه را مشخص کرد. چنین نتیجه‌ای حاصل فعالیت‌هایی است که فلسفه نام دارد و وظیفه آن روشن سازی منطقی اندیشه‌ها از طریق «سنجش زبان» است. از این طریق «عنصر اندیشیدنی کرانمند» می‌شود و لذا می‌توان به این نتیجه‌گیری مهم، مشروعیت بخشید: «مرزهای زبان من، نشانگر مرزهای جهان من‌اند» ویتگنشتاین به این نتیجه می‌رسد که مرزهای جهان مرزهای منطق‌اند و این نتیجه‌گیری است که امکان می‌دهد تا زبان و جهان و منطق، سه مضمون اصلی رساله را در ارتباط با هم دیده و در همین راستاست که ویتگنشتاین اذعان می‌دارد که از ماهیت منطق به ماهیت زبان و سپس ماهیت جهان رسیده است.

با توجه به مبانی فوق می‌توان وارد بحث اصلی رساله یعنی «نظریه تصویری» و به تبع آن نظریه «تابع ارزش» که برای پاسخ به کارکرد و ساختار زبان ضروری‌اند، شد. بر مبنای نظریه اول، «گزاره، نگاره [=تصویر] واقعیت... او یا به بیانی دیگر [یک الگوی واقعیت است] قسمت اول این بیان، نشان دهنده آن است که تصاویر مزبور «نگاره‌های آن چیزی هستند که آن را باز می‌نمایند». یعنی امر واقع است که به زبان شکل می‌دهد. به عبارتی دیگر زبان تصویر امر واقع است. تالی منطق چنین گزاره‌ای این نتیجه‌گیری است که زبان نه تصویر اشیا، بلکه تصویر ترکیب اشیا یا به زبان ویتگنشتاین بوده‌ها^۱ است. چنین تحلیلی به نویسنده رساله امکان می‌دهد تا در گام بعدی به دنبال پیدا کردن عامل مشترکی بین تصویر (گزاره) و تصویر شد (بوده) برآید تا بر اساس آن، امکان ارتباط این دو فراهم گردد. یعنی «در نگاره و بازنگاشته باید چیزی این همان وجود داشته باشد تا یکی از آنها اساسا بتواند نگاره دیگری باشد. این عنصر، این همانی صورت منطقی است؛ «آنچه هر نگاره می‌باید با واقعیت مشترک داشته باشد تا بتواند اصلا آن را- به

¹ - Facts

درست یا به نادرست- باز نگارد عبارت است از: صورت منطقی...، نگاره با بازنگاشته در صورت منطقی مشترک است این صورت همان چیزی است که ویتگنشتاین آن را «معنا» می‌خواند. (خالقی، ۱۳۸۲: ۸۶)

ویتگنشتاین که اثر او از بنیادهای منطق به ماهیت جهان گسترش یافته، رجوع کرده و نشان داد که چگونه از روی ساخت زبان می‌توان به ساخت واقعیت پی برد. با این نتیجه‌گیری می‌توان به این بحث پرداخت که برخلاف ظاهر امر، در نظر ویتگنشتاین پیش فرض‌هایی وجود دارد که تالی منطقی آن منجر به آن می‌شود که در این نظریه، برای زبان موضعی منفعل قائل نشده و بالعکس نشان داد که زبان به نحوی بر روی واقعیت تاثیر می‌گذارد. (همان: ۸۸) ویتگنشتاین به این نتیجه‌گیری واضح می‌رسد که «در رساله با یک الزام پیشینی به زبان رجوع شده و این در حالی است «فاکت‌های زبان با اقتضاء پیشینی ما مطابقت ندارد» یا به واقع «اصول منطق، خودشان از کاربرد زبان ناشی می‌شوند نه اینکه کاربرد زبان مبتنی بر اصول منطق باشد. رجوع به «زبان بالفعل و زندگی روزمره»، تلاشی است که ویتگنشتاین در دوره دوم فکری خود به آن می‌پردازد:

زبان بالفعل را هر چه باریک‌نگرانه‌تر واریسی کنیم ستیز آن الزامی که ما قائل می‌شویم تندتر و تیزتر می‌شود (چون البته ناب بودن ... منطق نتیجه تحقیق و بررسی نبود بلکه یک الزام بود) ستیزه تحمل ناپذیر می‌شود. اکنون آن الزام در خطر تهی شدن است- ما روی یخ لغزنده‌ای آمده‌ایم که هیچ اصطکاکی ندارد و لذا شرایط به یک مفهوم، آرمانی هستند، اما نیز درست به همین دلیل قادر به راه رفتن نیستیم. می‌خواهیم راه برویم: «پس نیاز به اصطکاک داریم برگردیم به زمین ناهموار». (خالقی، ۱۳۸۲: ۹۱)

سرل معتقد است که «در فلسفه زبان، مهمترین کار ویتگنشتاین ابطال کوبنده و قطعی این عقیده بود که الفاظ برای اینکه افاده معنا کنند، یا باید نشانه چیزهای در دنیا باشند و یا با فرآیندهای مبتنی بر درون‌نگری در ذهن پیوستگی داشته باشند. از این گذشته بیان بسیار قوی ویتگنشتاین است در این خصوص که سخن گفتن به زبان را باید یکی از صور مختلف فعالیت انسانی دانست و اینکه لفظ هم خودش یکی از اعمال است» درک کارکرد ذهن و رابطه آن با زبان، بررسی تاثیر زبان بر ساختار واقعیت و ... درون مایه‌هایی بودند که به قول تیلور به سرعت ویتگنشتاین را به همراه هایدگر و مرلوپونتی به یکی از بزرگترین ناقدان سوژکتیویته دوران مدرن تبدیل نمود. (همان) موضوع فوق، به خصوص در رابطه با این نوشته، از سه جنبه حائز

اهمیت است: اولاً نوعی هم سویی و تاثیر متقابل بین دو جریان عمده فلسفه قرن بیستم یعنی فلسفه جزیره‌ای و قاره‌ای را نشان می‌دهد. ثانیاً به طور خاص این امکان را فراهم می‌کند تا به بررسی دقیق‌تر رابطه بین زبانی و زندگی روزمره و در نهایت قدرت در این دو نحله پرداخت. ثالثاً در نهایت دلایل تاثیر گسترده این مباحث بر سایر رشته‌های فکری در حال حاضر را روشن می‌نماید. (خالقی، ۱۳۹۳: ۸۲)

ویتگنشتاین به یک موضوع بسیار مهم توجه می‌کند و آن رابطه بین زبان و فعالیت‌های روزمره زندگی است. از همان ابتدا بر این نکته تاکید دارد که منظورش از «بازی زبانی» شامل «زبان و اعمالی که در آن بافته شده است» می‌باشد. چنین زبانی مانند ماشینی است که کارهای زندگی روزمره را به خوبی انجام می‌دهد زیرا «چرخشی که بتوان آن را چرخاند بدون آنکه چیزی با آن حرکت کند بخشی از دستگاه نیست» بین زبان و صورتی از زندگی پیوندی تفکیک ناپذیر وجود دارد به طوری که هر کدام از بازهای زبانی را باید نوعی رفتار انسانی و مرتبط با سایر رفتارهای مان تلقی کنیم. بدون شرکت در یک صورت از زندگی امکان به کارگیری بازی زبانی مربوط به آن وجود ندارد. به گفته سرل باید به زبان در عمل و یا به عبارت بهتر به بازی‌های زبانی در رابطه با نحوه عمل آنها در درون شکل‌های معین زندگی نگاه کرد، یعنی به عنوان گونه‌ای از رفتار مداوم و معمولی و اجتماعی تابع قواعد برای شناخت این قواعد باید به داخل کردار واقعی مردم و به خصوص کردارها و عاداتی که در زبان دارند راه ببریم [او ببینیم] که چه می‌کنند. (همان) تلاش ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی، برای حل معضلات به نوعی چرخش زبانی در این نحله فلسفی منجر گردید. در نگاه جدید زبان نه پدیده‌ای تک بعدی و منفعل بلکه مجموعه پیچیده‌ای از بازی‌های زبانی گوناگون در نظر گرفته می‌شد که در نهایت نوعی در هم تنیدگی ارگانیک با زندگی روزمره شاخصه همه آنها محسوب و این خود منجر به آن شد تا «جهان» و «من» دو عنصر تفکیک ناپذیر دانسته شود. (همان: ۱۰۶)

زبان و بازنمایی در عصر کلاسیک

در این دوره زبان تنها نقش بازنمایی را دارد و چون در اپیستمه این دوران آنچه که در بازنمایی ارائه نشده باشد اصلاً وجود ندارد، لذا زبان و کلمه قابلیت و وظیفه بازنمایی همه چیزها را دارند و بدلیل تحقق بازنمایی در اندیشه، زبان عامل بازنمایی اندیشه است و گفتار «چیزی نیست به جزء خود بازنمایی که توسط نشانه‌های شفاهی بازنمایی شده» اما همین زبان در ارائه

بازنمایی اندیشه با یک محدودیت روبروست و آن این است که بازنمایی زبان ناگزیر از ارائه شدن توسط یک نظم ضرورتاً متوالی است. زبان بازنمایی در اندیشه را تجزیه می‌کند زیرا که توان ارائه همزمان کلیت آن را ندارد بلکه باید آن را جزء به جزء مطابق نظم خطی سامان دهد و این نقشی است که دستور زبان عمومی به انجام می‌رساند. این دستور، نظم توالی نشانه‌های شفاهی را در گفتار شکل می‌دهد و «طبقه بندی» هر زبانی را مشخص می‌کند، یعنی نظام این همانی و تفاوت‌ها را ایجاد می‌کند که در هر زبان امکان گفتار را به وجود می‌آورند. این طبقه بندی به چهار طریق؛ نظریه جمله، مفصل بندی، نامیدن و اشتقاق صورت می‌گیرد که نشان دهنده رابطه بازنمایی و طبقه بندی در زبان است و یک نتیجه مهم را پیش می‌آورد و آن اینکه «دستور عمومی، هر زبان مشخص را به مثابه روشی برای مفصل بندی کردن اندیشه بر اساس آن زبان می‌گیرد» مسئله فوق همراه با این نظر که زبان متکی به حرکت طبیعی فهم یا بیان نیست بلکه بر روابط متغیر و قابل تجزیه نشان‌ها و بازنمایی‌ها استوار است و این نظری است شبیه نظر سوسور مبتنی بر جدائی دال و مدلول که بالتبع منجر به تفاوت و جدایی میان کلمه و چیزها خواهد شد و فوکو را محق می‌دارد تا به نتیجه گیری مهم زیر برسد: «وظیفه اصلی گفتمان کلاسیک بخشیدن نامی به چیزها و با آن نام به هستی آنان نام دادن بود». بنابراین با نام نهادن در واقع بازنمایی‌های ذهنی در درون نظام طبقه بندی (جدول عمومی) قرار می‌گیرند و این وظیفه‌ای اصلی و اساسی و مهم برای زبان است، یعنی عامل گره خوردن چیزها و کلمه بر اساس گفتمان. (خالقی، ۱۳۸۲: ۲۸۹)

به نظر فوکو در اواخر قرن هجدهم (عصر مدرن) ایپیستمه کلاسیک دچار دگرگونی شد و مقوله بازنمایی به تدریج کارکرد خود را از دست داد. شاخصه دگرگونی مزبور ورود عنصر زمان در گفتمان‌های سه گانه کار زندگی و زبان بود. این تحول نقش جدول طبقه بندی را که بر اساس شاخص مکانی شکل گرفته بود، در سازمان دهی دانش از بین برد. برای اولین بار روابط بین عناصر و رابطه کارکردی آنها مد نظر قرار گرفت. چنین دیدگاهی نگاه ارگانیک به پدیده‌ها را شکل می‌داد. ورود عناصر زمان و ساختار ارگانیک، برای اولین بار تاریخ و قوانین تاریخ را به عنوان سامان دهنده گستره تجربه مطرح کرد لذا تاریخ در عصر جدید تنها شرح و توصیف وقایع نیست، بلکه صورتی از دانایی است که در آن عنصر زمان و شدن یا صیوروت و تکامل و رشد را به دنبال دارد. در این دوره تبیین تمامی تحولات از طریق قاعده تشابه و توالی که جایگزین قاعده این همانی و تفاوت شده بود صورت می‌گرفت. (همان: ۲۹۱)

نزد هابز زبان، همانند هندسه، دانشی است که با اتکا به آن می‌توان بر شکاکیت غلبه کرد. «زبان نظام صوری است که ما بدان وسیله تعقل می‌کنیم» تعقل نزد هابز با تمثیل شمارش بیان می‌شود و شمارش درست نیازمند فهم قواعد نظامی صوری (یعنی اعداد طبیعی) است که هیچ رابطه دقیقی با واقعیت ندارد، لذا به همین سان تعقل درست مستلزم فهم معانی واژگان در درون نظام زبان است بدون آنکه نیازی به داشتن برداشتی روشن درباره مصادیق آنها داشته باشیم. هابز در لویاتان به صراحت به این مطلب اشاره دارد که «کلمات برای مردم خردمند چون دستگاه حساب هستند که بوسیله آن [امور را] می‌سنجند ولی برای مردم نادان چون سرمایه و دارای ارزش واقعی محسوب می‌شوند در ایرادهایی که هابز بر تاملات دکارت وارد می‌کند برخورد بسندگی زبان به عنوان وسیله‌ای برای تعقل که فقط نیازمند برقراری روابط میان کلمات به صورت منطقی می‌باشد. (خالقی، ۱۳۸۲: ۳۶)

با توجه به مطلب فوق می‌توان نتیجه گرفت زبان وسیله‌ای است که ما با آن با جهان واقعی روبرو می‌شویم و به تعقل در آن و یا به بیان هابز به سنجش آن می‌پردازیم. سنجش مزبور وسیله‌ای برای رسیدن به حقیقت است و حقیقت درستی متشکل از ترتیب و توالی درست واژگان در احکام ماست. نزد هابز رابطه بین کلام و تعقل رابطه‌ای تفکیک ناپذیر است و به همین دلیل است که «یونانیان تنها یک کلمه *λογος* (لوگو) برای کلام و عقل هر دو دارند. نه به این دلیل که آنها فکر می‌کردند کلام بدون عقل نمی‌تواند وجود داشته باشد، بلکه آنها تعقل و استدلال بدون کلام را ناممکن می‌دانستند و عمل تعقل و استدلال را قیاس صوری^۱ می‌خواندند که به معنی جمع بستن نتایج یک حکم برای حکم بعدی است و چون چیزهای واحدی ممکن است تحت مقتضیات گوناگونی بررسی شوند نام‌های آنها (برای نشان دادن تنوع) صور گوناگون می‌یابند. (همان)

ویژگی‌های شعر سیاسی

شعر سیاسی چیست و وجه تمایز آن از اشعار غیر سیاسی (عرفانی، تغزلی) چیست؟ و یا به عبارت بهتر چه عاملی باعث می‌شود ما یک شعر را سیاسی بدانیم، در حالی که اشعار دیگر را غیر سیاسی می‌دانیم؟ و آیا شعر سیاسی انواع مختلفی دارد، یا اینکه فقط ما با یک نوع شعر سیاسی

¹ - syllogism

سر و کار داریم و چنانچه دارای انواع مختلفی باشد آنها چه هستند و ملاک تقسیم بندی آنها چیست. (درستی، ۱۳۸۱: ۴۱)

اشعار سیاسی از لحاظ شیوه بیان دو نوع‌اند؛ نوع اول، اشعار متعارف سیاسی است و نوع دوم، اشعار غیر جدی یا طنز سیاسی است. در این نوع از شعر سیاسی تصویر هجو آمیزی از جهان زشت و منفی و ناجور زندگی، عیب‌ها و فسادها و حقیقت‌های تلخ اجتماعی به صورت اغراق آمیز، یعنی زشت‌تر و بد ترکیب‌تر از آنچه هست، نشان داده می‌شود. مبنای طنز، شوخی و خنده است، خنده‌ای تلخ و جدی و دردناک همراه با سرزنش و سرکوفت و کم و بیش زننده و نیشدار و یا به گفته شریعتی «خنده ناک سخن گفتن» از «آنچه سخت غم انگیز است» یعنی خنده ناکی در شیوه بیان است، نه در مسایلی که بیان می‌شود. از لحاظ محتوایی نیز، اشعار سیاسی را می‌توان تقسیم بندی نمود. اشعاری که طرفدار حاکمیت و قدرت موجود هستند و به مدح حاکمان و فرمانروایان و قدرتمندان پرداخته و از وضع موجود ابراز رضایت نموده و به تعریف و تمجید از عاملان سیاسی می‌پردازد و در مقابل، اشعاری قرار دارند که به نقد حاکمیت موجود پرداخته و از اوضاع سیاسی- اجتماعی انتقاد می‌کنند و شاید به ذم و هجو صاحبان قدرت و سلطه نیز اقدام کنند. امروزه اغلب شاعران و منتقدان، شعر سیاسی را همین نوع شعر، یعنی شعر مخالف و منتقد می‌دانند و معتقدند در پویه تاریخ، اشعاری پایدار می‌مانند که مخالف، مهاجم و ضد نظم مستقر موجود باشند. (همان، ۵۵)

از لحاظ صراحت بیان نیز با چند نوع از اشعار سیاسی روبرو می‌شویم. یک دسته اشعاری هستند که به صراحت مسائل سیاسی را مطرح نموده، مثل اشعار دوره اول مشروطیت که حتی در بعضی مواقع، صراحتاً شاه و عاملان وی را به فحش و ناسزا می‌گرفتند. دسته دوم اشعاری هستند که از چنین صراحتی برخوردار نیستند و مطالب خود را یا به صورت رمزی یا به صورت استعاره (سمبولیک) مطرح می‌کنند و تا کشف رمز نشوند و یا محل دلالت سمبل‌ها مشخص نشوند، این نوع اشعار مفهوم نخواهند بود. این نوع اشعار معمولاً در دوره خفقان و اختناق شدید، رواج بیشتری پیدا می‌کنند. از لحاظ موضوعی، اشعار سیاسی تنوع گسترده‌ای دارند. مهمترین موضوعات شعر سیاسی را وطن، آزادی، استبداد، استقلال، عدالت، توده، حقوق زنان، مدح و ذم حکام، حماسه‌ها و خاطرات جنگ را تشکیل می‌دهند. با وجود تنوعی که در موضوعات شعر سیاسی وجود دارد، مبارزات ملی‌گرایانه و انقلابات بیشترین سهم و اثر را در خلق این نوع اشعار

داشته‌اند و از میان انگیزه‌های مختلفی که شعرا را به سرودن اشعار سیاسی وا می‌داشته، هیچ کدام به اندازه «عشق به میهن» موثر و مداوم نبوده است. (درستی، ۱۳۸۱: ۵۶)

اشعار سیاسی در هر مقطعی رواج پیدا نمی‌کنند. اغلب در دوره‌هایی که تحولات مهم سیاسی رخ می‌دهند، اشعار سیاسی گسترش پیدا می‌کنند و همین طور در کشورهایی که از عدم ثبات سیاسی رنج می‌برند، شعرای آگاه، رنجامه ملت‌های خود را تقریر می‌کنند و شاید علت تکرار مضامینی همچون استعمار و استثمار در اشعار کشورهای جهان سوم همین باشد. (همان)

شعر سیاسی در ایران

در تحلیل گفتمان ادب سیاسی ایران این سیر تاریخی را تا حدودی باید پیش چشم داشت اما به نظر می‌رسد، گفتمان ما چندان «نظام‌وار» از این سیر و صیورورت پیروی نمی‌کند. به بیان دیگر، تاریخ تکوین و تحول گفتمان ادبی ایران چندان قاعده بردار نیست. از این روی باید هم به نقش دیالکتیکی اقتصاد، ادب، اجتماع و اندیشه توجه داشت و هم به نقش عامل فردی و فاعل منفرد. نه باید «کل» را از دست گذاشت و نه باید جزء را از یاد برد. (امینی، ۱۳۸۵: ۱۲۴)

«غیریت»، بخشی از مباحث گفتمانی مدرنیسم، ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی را تشکیل می‌دهد و از رابطه گفتار و نوشتار، فرد و ساختار در روابط خارجی و سیاست داخلی کشورها بحث می‌کند. یکی از اهداف مبحث غیریت، تبیین این نکته است که مقولاتی چون امنیت، خطر، دوستی، دشمنی و... تا چه اندازه وجود خارجی و مستقل دارند و تا چه اندازه به کلام، بیان، پندار، نوشتار، متن و... آن وابسته‌اند و در واقع تا چه اندازه از رابطه متقابل و دیالکتیکی گفتمان و واقعیت پرده برمی‌دارند. مایکل پایپرو در «متن سازی سیاست جهانی» می‌گوید: واقعیت اجتماعی و سیاست جهانی همچون متنی است که به دست ما نوشته می‌شود. جهان مأنوس ما دائماً به وسیله رویه‌های زبانی تفسیر و باز تولید می‌شود، معنا و ارزش جهان را همواره ما بدان تحمیل می‌کنیم. (امینی، ۱۳۸۷: ۱۱۵)

در این زمینه جدال اصلی میان مدرنیست‌ها و پسا ساختارگرایان در گرفته است. مدرنیست‌ها برای تاریخ «وحدتی ذاتی» در نظر می‌گیرند و بر این پایه دست به تمایز و تقابل می‌زنند و از مقولاتی چون روبنا، زیربنا، مرکز، پیرامون، تداوم، تغییر، فردی، جمعی، واقعی، ایدئولوژیک، عمیق، سطحی، مردانه، زنانه و... سخن به میان می‌آورند. اما پسا ساختارگرایی مدعی است که این تمایزات سرانجام به امتیازبندی و تبعیض می‌انجامد و موجب پیدایش یک قلمرو «خودی» و

یک قلمرو «دیگری» می‌شود، حال آنکه «خود» با ساختن «دیگری» ساخته می‌شود. این تمایزها تفاوتها که در آثار کسانی چون کانت، مارکس، لنین، فروید، هابرماس، والرشتاین و ... وجود دارد، موجب پیدایش شیوه‌های سرکوبگریانه می‌شود چون حاضر و قادر به این نیست که «اسطوره چارچوب» را بشکند و از زندان تعصب برهد و به وادی تساهل برسد، در نهایت سرکوبگر می‌شود. (امینی: ۱۱۵) از چهره‌های گفتمان غیریت ساز در ایران می‌توان اشخاصی چون آل احمد، صمد بهرنگی، شاملو و دولت آبادی را نام برد.

بخشی از گفتمان ادبیات سیاسی ایران و بویژه ادبیاتی که متأثر از رأیسم سوسیالیستی است، مروج غیریت است و در این زمینه «آل احمد» از دیگران گوی سبقت ربوده است. در میان آثار آل احمد؛ غرب زدگی، در خدمت و خیانت روشنفکران بیش از بقیه پرورش دهنده غیریت است. «طرز فکر آل احمد در بررسی علل غرب زدگی تا اندازه‌ای بازتابی است از خصیصه برون فکنی ملی ما ایرانیان، این رفتار شایع در میان ما که به جای جستجوی علل مشکل، همیشه به دنبال مقصر جلوه دادن دیگران است... . غرب زدگی محصول این روحیه است و همدستی مغولان و مسیحیان از بارزترین موارد آن... تکیه بر غیریت در شکل مبارزه با غرب و با روشنفکران ایرانی او را بدانجا می‌کشاند که با انقلاب مشروطه و قانون اساسی آن که در آن تاریخ دستاورد مهمی بود، به مخالفت برخیزد و بدینسان دچار «آشفتگی در فکر تاریخی» شود. از این روی جلال آل احمد یکی از حاملان ادبیات سیاسی معترض می‌شود اما با مجموعه غریب و آشفته‌ای از رسوبات فکری لنینیسم و استالینیسم و کهنه گرایی و نوعی فاشیسم پنهان. (امینی: ۱۱۶)

صمد بهرنگی ... حتی خوانندگان کوچک را نیز به دو گروه (تقسیم) کرده بود، آنها که حق ندارند آثار او را بخوانند و آنها که حق دارند. وی در مقدمه **قصه الدوز و عروسک سخنگو** که برای بچه‌ها نوشته شده، می‌گوید:

«حرف آخرم اینکه هیچ بچه عزیز دردانه و خودپسندی حق ندارد قصه من و الدوز را بخواند. بخصوص بچه‌های ثروتمندی که وقتی در ماشین سواریشان می‌نشینند و پز می‌دهند و خودشان را یک سر و گردن از بچه‌های ولگرد و فقیر کنار خیابان‌ها بالاتر می‌بینند و به بچه‌های کارگر هم محل نمی‌گذارند.»

احمد شاملو، چهره شاخص گفتمان غیریت

در سالهای ۵۷-۱۳۵۰ شاخص‌ترین چهره در گفتمان احمد شاملو است. برخی از مفسران

شاملو، سی سال اول زندگی شعر او (۱۳۵۷-۱۳۲۶) را به چهار دوره تقسیم می‌کنند که به طور کلی در سه دوره آن، وی شاعری متعهد و ادیبی مسئول است و کلامش حماسی و اجتماعی و معترض است و تنها در یک دوره ۱۰ ساله (۴۰-۵۰) شعر غنایی می‌گوید و از اجتماع کناره‌گیری می‌کند. درست است که در زندگی شاملو فراز و فرودهایی دیده می‌شود، اما این نوسان‌ها به منزله تغییر اندیشه و تفکر و چرخش‌های نامتعارف نیست. او از سال ۲۶ که نخستین مجموعه شعری خود را با نام «آهنگ‌های فراموش شده» منتشر کرد تا دهه مورد بحث یعنی دهه پنجاه و حتی پس از آن خط فکری خاصی را دنبال کرد و آن هم خطی است که بیش از همه با رأیسم سوسیالیستی مشابهت و قرابت دارد. اما اینکه در یک دهه، قلمش سمت و سوی دیگری را تعقیب می‌کند و دست کم غرب ستیزی و غیریت پروری و نقد رژیم پهلوی در کلامش کم رنگ می‌شود، دلایلی چند دارد:

اول آنکه شاه تبدیل به حریفی قدرتمند شده که پیشینه درهم کوبیدن دو قیام ملی (۳۲) و مذهبی (۴۱) را در پرونده خویش ثبت کرده است و در نتیجه چنین می‌نماید که برایش در داخل هم‌اوردی نیست. دیگر اینکه شاه با انتخاب یک وزیر چپ‌گرا یا سوابق توده‌ای - ارسنجانی - تصمیم به اصلاحات ارضی گرفته است. حزب توده و دولت شوروی از موج اصلاحات ارضی در جهان سوم و از جمله در ایران حمایت می‌کردند چون به درستی این عمل را لازمه عدالت اجتماعی و مقدمه‌ای بر کشاورزی مدرن و صنعتی می‌دانستند. (امینی: ۱۱۶)

در حقیقت در دهه ۵۰ شاه در نزد بعضی از چپ‌گرایان در کسوت یک «رفیق» می‌توانست جلوه‌گر شود. افزون بر چرخش سیاست خارجی شاه، از دو عامل دیگر نیز نباید غافل ماند: یکی «بیم سر» و دیگری «نگرفتن شعله در هیزم تر» یعنی این نگرانی که مردم به آنچه دارند و به آنکه هستند سرخوشند و با اینان «سخن از مطرب و می‌گویی و راز دهر کمتر جوی!» این نگرانی را دکتر شریعتی نیز در مقدمه کتاب سلمان پاک اثر لوئی ماسینیون مطرح می‌کند. مجموعه این عوامل و مسائل سبب می‌شود که شاملو «دردهای مشترک خلق» را از یاد ببرد و خود نیز همچون شاعرانی که مورد طعن و لعن او بودند، «در دام گیس مضحک معشوقه پای بند» شود!

این است که برای مدتی با یار یگانه و از جمع بیگانه می‌شود و در قسمت دهم قطعه «آیدا در آینه» چنین می‌گوید: برویم ای یار/ ای یگانه من/ دست مرا بگیر سخن من نه از درد ایشان بود/ خود از دردی بود که ایشانند! (امینی: ۱۱۷)

محمود دولت آبادی و اثر برجسته‌اش «کلیدر»

جزئی نگری و توجه به فاعل فردی و سپس سقوط در چاه کیش شخصیت پرستی و بت سازی سیاسی که به گفته «فرانسیس بیکن» خطرناکترین نوع بت پرستی است، در آثار یکی از نثر نویسان بنام یعنی محمود دولت آبادی دیده می‌شود. او نیز از پیروان واقع‌گرایی سوسیالیستی است و معروفترین اثرش رمان ده جلدی «کلیدر» است. اما نخستین اثری که او را به جامعه ایرانی و بویژه محافل دانشگاهی معرفی کرد «او سنه بابا سبحان» است که در سالهای ۵۱ و ۵۲ چند بار بصورت نمایشنامه در تهران به صحنه رفت. (امینی: ۱۱۹) یکی از ویژگی‌های گفتمان «دولت آبادی» طرح تضاد طبقاتی بویژه تضاد بین شهر و روستا یا به بیان دیگر تفاوت و شکاف طبقاتی شهر و ده است که خود روی دیگر تضاد بین دارا و ندار و یا ارباب و رعیت است. حوزه کاری محمود دولت آبادی اغلب زادگاه او یعنی خراسان و به صورت دقیق تر روستاهای نیشابور و سبزوار است که زاد و رود خودش در یکی از همین روستاهاست. به همین دلیل به مسائل روستایی و زبان خاص آن و به لهجه بومی و گفتمان آن به خوبی آشناست و باز به همین سبب قلم او برای کسانی که با آن ناحیه آشنایی دارند، کاملا سلیس و روان است و در عوض برای کسانی که به مسائل روستایی کمتر آشنا هستند، دشوار می‌نماید. همین آشنایی با حال و روز کشاورزان سبب شده است که او در به کارگیری رألیسم موفق باشد اما آنجا که پا از حیطه روستاهای خراسان فراتر می‌گذارد و می‌کوشد به نوشتارش رنگ و بوی «گورکی» را بیفزاید، به دام ایدئولوژی می‌افتد و از رألیسم به رالیسم سوسیالیستی می‌گراید و حقایق را در پیش پای رألیسم نوع گورکی یا همان استالینیسم قربانی می‌کند. این ویژگی در «کلیدر» آشکارا دیده می‌شود. «ستار پینه دوز» که برای آشنایان با خانواده «کلمیشی» و «گل محمد» - قهرمان داستان - نامی ناآشناست، در کلیدر جای پای پررنگی دارد و گویی استالینی پیر و نیمه مرشد است که در گوشه‌ای از شهر کویری سبزوار جا خوش کرده تا مریدی پیدا کند و سرانجام اولین و آخرین مریدش گل محمد با «کلیدر» از راه می‌رسد! (همان)

زمینه‌های پیدایی گفتمان دهه ۵۰

درخت گفتمان ادبی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۰ از چند جویبار آبیاری می‌شد. پاره‌ای از آنها از محیط بین‌المللی و عوامل برون مرزی سرچشمه می‌گرفتند و پاره‌ای فضای داخلی و عوامل درون مرزی. آنها که ریشه در خارج از مرزها داشتند عبارت بودند از دو جنگ عالمگیر و به تبع آن

ظهور ادبیاتی نو که از آن متأثر می‌شد و نیز برآمدن مکاتب ستیزنده‌ای چون سوسیالیسم و فاشیسم و نیهیلیسم و کشمکش‌های نظری و عملی برخاسته از این مکاتب و جذابیت‌ها و سرخوردگی‌ها و کامها و ناکامیها! (امینی: ۱۲۲)

عواملی نیز وجود داشت که از محیط داخلی برمی‌خواست که از مهمترین آنها یکی «نفت» بود و دیگری «اصلاحات ارضی». هر یک از این دو عامل پیامدهای خاص خود را داشت. عوامل خارجی، نه تنها گفتمان روشنفکری در ایران که به گفته «یاز» همه دنیا را تحت تاثیر قرار داد و بویژه ادبیات متعهد و ادیبان مسئول را وارد معرکه کرد: «در نیمه اول قرن بیستم نقش انتقاد در غرب بر عهده شاعران و داستان نویسان و حکیمان بود خاصه اینکه این انتقاد با شدت و حدت و از روی روشن بینی انجام می‌شد». (همان) سپس همزمان در سراسر دنیا ادبیات چنین نقشی را بر عهده گرفت. که می‌بینیم خیزشی مشابه چه از نظر شکل و چه از حیث محتوی در ادب مصر و ترکیه و بعضی از جمهوری‌های جدید در شمال ایران و افغانستان به چشم می‌خورد: ملت عرب به واسطه خلیل جبران، نازک الملائکه و بدرشاگردالسیاب، ملت ترکیه به واسطه اورهان ولی، ناظم الحکمت و احمد هاشم، جمهوری آذربایجان به اهتمام صابر صمد هورقون و رسول رضا، تاجیکستان به کوشش صدرالدین عینی، ترسون زاده و اخیرا گلسار و لایق شیر علی، ملت افغانستان به یاری خلیل الله خلیلی و این اواخر لطیف پدرام و نسل جوانتر، پاکستان با هدایت اقبال لاهوری و در نهایت با ظهور استعدادی چون فیض ... با مفهوم شعر نو به مفهوم کامل شکستن سنت‌های گذشته آشنا شده‌اند.

نه تنها از حیث شکل و صورت بلکه از جهت محتوا نیز در این کشورها «ایرج» ها و «نیما» هایی پیدا شده‌اند. برای مثال، شعر معاصر عربی که از قدیم تاکنون با شعر فارسی الفت و مشابهت زیاد داشته است، در زمینه محتوایی دستخوش تغییراتی می‌شود این تغییرات و تحولات به اجمال چنین است: (امینی: ۱۲۲)

۱- حکمت: شاعران قدیم اغلب پیرامون حکمتی شعر می‌گفتند که از پیشینیان گرفته بودند اما شاعر معاصر عرب می‌کوشد جای «حکمت» را به «پرسش» بدهد و داده‌های قبلی را به بحث و پرس و جو بکشد.

۲- جنبه‌های اخلاقی که در قدیم قناعت، صبر، خضوع در برابر تقدیر و سرسپردگی به عرف و عادت، اخلاقی شاعرانه بود ولی در نزد شاعر جدید، اضطراب، هراس، نومیدی، امید، آرزو، سرکشی و عصیان مطرح است.

۳- آخرت: در شعر قدیم جای پای آخرت گرایی مشاهده می‌شد ولی در نزد شاعران جدید «زمین» و «دنیا» جای آسمان و عقبی را می‌گیرد.

۴- نمونه و سرمشق: در قدیم شاعر باید برای خودالگویی در نظر می‌گرفت. در شعر جدید نمونه و الگو مراد نیست.

۵- زمان: شاعر قدیم می‌کوشید اکنون و آینده را در آینه گذشته ببیند لیکن شاعر جدید زمان «بسته» را رها می‌کند و گشایش و تغییر و تاریخ را می‌سازد.

۶- معنی شعر: شعر قدیم یا غناء است یا تامل در محدوده کوچکی از جهان و زندگی. اما شعر جدید عرب می‌کوشد تجربه ای فراگیر باشد برای انسان، زندگی و جهان. (امینی: ۱۲۲)

واقع‌گرایی سوسیالیستی و نخستین پیشاهنگانش

در تشکیل گفتمان ادبیات نو ایران آمیزه‌ای از عوامل فردی، جمعی، ساختاری، سنتی، مدرن، پسامدرن و ... دخیل بوده است. برای مثال، در عین حال که نمی‌توان منکر تاثیر مدرنیسم و حتی پسامدرنیسم در تشکیل و تکوین این گفتمان شد و در عین حال که نمی‌توان مقتضیات جهانی و نظام مبادلات بین‌المللی و اقتصاد را در آن نادیده گرفت و از ساختار جهانی غافل ماند، به هیچ روی نمی‌توان نقش متفکران (عامل فردی) را در این گفتمان از یاد برد. گویندگان و سرایندگانی که نقشی گرم و گیرا داشته‌اند، گذشته از مرام و مسلک و مشرب، همگی به نوعی در ایجاد گفتمان ادبی سهیم بوده‌اند. برخی از آنان به رالیسم سوسیالیستی علاقه نشان می‌دادند، پاره‌ای به نوعی نیهیلیسم، برخی رمانتیک مسلک بودند و پاره‌ای عارف پیشه و بعضی هم برون از همه آداب و ترتیبات وجه تقدم در اینجا با گویندگان پیرو رالیسم سوسیالیستی است که در جبهه فرهنگی گذشته از پیشگامی، نفوذ بیشتری داشتند و یک چند چشمها و دل‌های بسیاری را به خود معطوف کردند. (امینی: ۱۲۴)

خط رالیسم سوسیالیستی در ایران گرچه پس از ظهور «استالین» نیرومند شد، اما ریشه در اندیشه‌های گویندگان پیش از انقلاب مشروطه داشت. اساسا ادبیات نیمه اول قرن حاضر تا حد زیادی دنبال ادبیات مشروطه بود اما تقریبا دو دهه دچار گسست شد. ایام گسست، روزگار سلطنت رضاشاه را در بر می‌گیرد. پس از برافتادن رضاشاه گفتمان ادبی با ادبیات دوران مشروطه تجدید عهدی می‌کند و خود را دوباره باز می‌یابد. می‌توان گفت که: «این انقلاب در واقع ادامه انقلاب مشروطیت است»، «مردم ما از دوره انقلاب مشروطه به این سو در واقع ودایع روحی و

خواست‌های انقلابی خود را نسلی به نسل دیگر تحویل دادند اگرچه ذهن به ذهن و پنهانی بود» اندیشه‌های سوسیالیستی نیز ریشه در افکار بعضی از گویندگان و سرایندگان پیش از مشروطه داشت؛ متفکرانی که بیشتر بیرون از مرزهای ایران و اغلب در عثمانی و روسیه به سر می‌بردند. به آثار و افکار برخی از آنان پیشتر اشاره کردیم. از جمله اینان یکی محمد امین رسول زاده است که در ۱۸۸۴ در بادکوبه به دنیا آمد و در ۱۹۵۴ در استانبول درگذشت. رسول زاده از جمله نویسندگان روزنامه «تکامل» و سخن‌گوی حزب همت بود که خط و ربط سوسیالیستی داشت. (امینی: ۱۲۵)

متفکر دیگری که ریشه در خاک مشروطه گری داشت، ولی خود مستقیماً در آن انقلاب نقشی بازی نکرد «ابوالقاسم لاهوتی» است. او پیش از دیگران مرج افکار سوسیالیستی بود و بقیه بر نسل بعد اثر گذاشت. لاهوتی در ۱۲۶۴ شمسی پا به جهان گذاشت و در ۱۳۳۶ از دنیا رفت. یعنی تقریباً ۲۰ ساله بود که انقلاب مشروطه پیروز شد و چون «بهار» جوانتر از آن بود که بر گفتمان ادبیات دوران مظفری اثری بگذارد. لاهوتی ۳۶ سال را دور از وطن گذراند و در حسرت بازگشت به میهن عمرش به پایان رسید. به همین دلیل شعرهای او در مورد وطن پر از احساس و درد است:

بشنو آواز مرا از دور از جانان من / ای گرامی‌تر ز چشمان، خوب تر از جان من / اولین الهام بخش و آخرین پیمان من / کشور پیر من اما پیر عالی شان من / طبع من، تاریخ من، ایمان، ایران من (همان)

«روحی که بر شعر لاهوتی حاکم است حمایت از رنجبران و مظلومان است و دعوت آنان به تلاش و حرکت و حق طلبی. او این اندیشه را با صداقت و صمیمیت به صورت‌های گوناگون پرورده است ... جنبه مردم دوستی به شعر لاهوتی فروغی انسانی بخشیده است. در عین حال وقتی خواننده ایرانی در شعر او تامل می‌کند و می‌بیند [که] بسیاری از اشعار وی در ستایش تبلیغ گونه کشوری دیگر و دستگاه‌های آن است هر قدر هم که سعه صدر داشته باشد باز افسوس می‌خورد که اینگونه سخنان از طبع بارور شاعری هموطن او تراویده است.» (همان)

سوسیالیسم مورد نظر لاهوتی بیشتر به لنینیسم -استالینیسم شبیه است و ناگفته نماند که متفکران بعدی نیز بیشتر با این نوع سوسیالیسم آشنا بودند. در حقیقت رأیسم سوسیالیستی چیزی نبود مگر همان سوسیالیسم استالینی. ویژگی عمده این نوع سوسیالیسم را می‌توان چنین بیان کرد: «اقتصاد» به هر قیمت! یا رفاه حتی به قیمت استبداد! لنین روزگاری گفته بود که

سوسیالیسم بر دو رکن استوار است: شوراها و برق! اما خود نخستین کسی بود که تیشه به ریشه «شوراها» زد. اما این استالین بود که ریشه شوراها را از بیخ برکند! تفکر رأیسم سوسیالیستی در نهایت از «برق» و «آخور» فراتر نمی‌رفت. گفتمان ادبی پس از مشروطه یا همان رأیسم سوسیالیستی روی هم رفته چنین بود! (امینی: ۱۲۵)

نتیجه‌گیری:

از میان تعاریف مختلفی که برای شعر سیاسی آورده شد و عناصر نهایی شعر سیاسی بدین صورت تعریف شد که «هر نوع کلامی که علاوه بر داشتن جوهره شعری، در مورد حاکمیت و قدرت در جامعه و در روابط غیر شخصی میان افراد پرداخته باشد، شعر سیاسی است». در این تعریف طیف وسیعی از اشعار اجتماعی قرار می‌گیرند که از مدح فرانروایان گرفته تا دم و هجو و تحقیرشان را شامل می‌شود و موضوعات متعددی از قبیل وطن، آزادی، مبارزه با استعمار و استثمار در آنها طرح شده است و شیوه بیان مطالب نیز گاهی در لفافه تشبیه و استعاره و کنایه پوشانده شده و گاهی هم به صراحت تمام بیان گشته و زمانی به صورت طنز و زمانی نیز به صورت کاملاً جدی طرح شده‌اند.

ادبیات ما لحظاتی را در خود ثبت کرده که در سایه آن امروز سر خود را بالا بگیرد و استوار و خرامان بر زمین گام بگذارد و برخویشتن ببالد. این ادبیات در بسیاری از موارد قصه غصه‌ها را گفته، بر شدن‌ها و فرو افتادن‌ها را در یاد خود به یادگار نهاده است.

ادبیات ما در بسیاری از صحنه‌ها به همان شکل متعالی نزدیک می‌شود که به قول مایاکوفسکی پاسخی است به سفارش اجتماعی و بیان روزهایی که با سوزها همراه است و برای آنکه این سوز و سازش و درد تا مغز استخوانشان رسوخ کرده، شعر و ادب نه یک انفجار است پس، چون شعر بیان درد است بی گمان پرخاش به درد را نیز در بردارد و چون دردی که شاعر بدان می‌پردازد، اجتماعی است، بی‌شک پرخاش او پرخاش اجتماعی است نه خصوصی، شاهنامه فردوسی بزرگترین پرخاش مکتوب عصر خود است بر ضد غلبه ترک و عرب، شعر ناصر خسرو و بزرگترین پرخاش است بر ضد دینداران ریایی. شعر حافظ پرخاشی است عظیم بر ضد شیخ و شحنه و ارباب ریا. شعر سعدی که به ظاهر غیر سیاسی است، اما می‌توان جامعه آن روز را شناخت و می‌تواند ددمنشی مغولان را احساس کرد. شعرهای ماندنی صدر مشروطیت پرخاش بزرگی است بر ضد استبداد، کشش و جاذبه نهضت و انقلاب مشروطیت و آرمان‌های نوید بخش

آن به حدی قوی بود که از طرفی شاعران نامداری مانند ادیب الممالک فراهانی و ملک الشعرای بهار را که تا آن زمان به سنت شعرای قدیم بیشتر مدیحه می‌سرودند وادار می‌ساخت که گاهی در قصایدی کاملاً به سبک قدما، و گاهی در منظومه او مسمط‌هایی با بیانی ساده در موضوعات اجتماعی سخن سرائی کنند. شعرای اوایل عهد مشروطیت شیوه غزل سرایی را برای بیان مقصد خود انتخاب کردند و کوشیدند که با حفظ تشبیهات و استعارات مانوس قدیم مطالب سیاسی و اجتماعی خود را در قالب غزل بگنجانند. به این طریق غزل‌های سیاسی که در آنها مفاهیم وطن و پارلمان و آزادی، ملت و ظلم و عدل و هیأت وزیران و خرابیها با استعارات خط و خال و زلف و لب یار و رقیب و هجر و وصل و شمع و پروانه و گل و بلبل بیان شده بود، رواج گرفت. شاید این بهترین وسیله‌ای بود که شاعران وطن دوست آن زمان برای بیان مقصود خود در پیش گرفتند.

استمرار حکومت استبداد چنان ایرانیان را زیر پنجه قهر ذلیل و زبون ساخته که مملوکی، اسارت، رقبت، ذلت و مسکنت در وجود شاعران حکم طبیعت ثانوی را گرفته، حالا که با ظهور احساسات آزادیخواهی و مشروطیت می‌خواهند حقوق غصب شده خود را از غاصبان استرداد نمایند، پس دادن حقوق مغضوبه برای ارباب استبداد از دادن جان سخت‌تر گردیده بود. ولخرجی‌های پادشاهان آن زمان (مشروطیت) وضع حکومت ایران را بیشتر تنزل داد و موجبات نارضایتی مردم را فراهم آورد که شاعران و نویسندگان چه در اشعارشان و چه در مقالات و روزنامه‌های داخلی و خارجی به مسایل کشور انتقاد می‌کردند.

همانگونه که می‌دانیم جامعه ایران در سالهای متمادی جامعه‌ای درحال گذار از عقب ماندگی به سمت توسعه اقتصادی بود وجود توده‌های گسترده فقیر در روستا و شهرهای ایران در آن زمان هر فرد متفکر سیاسی را در درجه نخست به اندیشه درباره شرایط دشوار اقتصادی مردم می‌انداخت تا مساله دموکراسی این نگرش حتی در میان نخبگان سیاسی نیز دیده می‌شد به گونه‌ای که بیشتر نخبگان سیاسی و فکری ایران به جز نیروهای سوسیالیستی هواخواه شوروی، ضرورت توسعه اقتصادی و پیشرفت زیربنای اجتماعی و اقتصادی ایران را مهمتر از توسعه سیاسی می‌دانستند این مساله بدون شک بر شعر شاعران آن دوره نیز پرتو می‌افکند.

در سال‌های دهه ۱۳۴۰-۱۳۳۰ که ایران وارد مرحله سیاسی تازه‌ای شد و گرایش‌های سیاسی گوناگون به شکل احزاب و جمعیت‌های سیاسی فعالیت می‌کردند. مساله نابرابری اقتصادی و فقر و بی‌عدالتی همچنان برجامعه ایران سایه افکنده بود. هرج و مرج ناشی از اشغال

ایران توسط بیگانگان و درگیرهای گوناگون میان جناح های سیاسی سبب می شد مساله فقر و بی عدالتی از ذهن اندیشمندان دور نماند. تنها اندیشمندان و ادیبانی که از روح حساس تری برخوردار بودند و به دور از غوغای سیاست هرج و مرج گونه آن زمان می زیستند بی عدالتی اجتماعی و اقتصادی را گسترده تر از پیش مشاهده کنند، بدون شک پروین اعتصامی یکی از همین افراد بود که با بینش عمیق خود مشکلات واقعی مردم را درک می کرد و آن را در شعر خود بازتاب می داد.

منافع فارسی

کتب

- ابراهیمی، جعفر (۱۳۸۳)، گزیده اشعار پروین اعتصامی، تهران، نشر پیدایش
- امینی، علی اکبر (۱۳۸۸)، گفتمان ادبیات سیاسی ایران در آستانه دو انقلاب، تهران، اطلاعات
-، گفتمان ادبیات سیاسی در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۰ زمینه‌های پیدایش گفتمان

دهه ۵۰

- خالقی، اصغر (۱۳۸۲)، زبان، قدرت و زندگی روزمره، تهران گام نو
- درستی، احمد (۱۳۸۱)، شعر سیاسی در دوره پهلوی دوم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ذاکر حسین، عبدالرحیم (۱۳۷۷)، ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت از استقرار

مشروطیت تا خلع قاجار

- صفا، ذبیح الله (۱۳۸۰)، تاریخ ادبیات ایران، ۸ جلدی، تهران، فردوس
- طباطبایی محمد رضا، اخلاق و سیاست: رویکردهای اسلامی و تطبیقی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع) چاپ دوم

- مهدی ممتحن و آفرین محمدی گردی، تابستان (۱۳۹۰)، پروین اعتصامی در گذرگاه ادبیات تعلیمی، سال سوم، شماره دهم

- نامنی محمود (۱۳۸۷)، زندگی و اشعار پروین اعتصامی، تهران، آسیم
- ویتگنشتاین، لودیک (۱۳۸۰)، پژوهش‌های فلسفی، مترجم فریدون فاطمی، با درآمدی از بابک احمدی

مقالات

- امینی، علی اکبر (۱۳۸۱)، پیوند ادب و سیاست، پروین اعتصامی بنیانگذار دموکراسی معرفتی، شماره ۲۶۹-۲۷۰

- احمدی، حمید (۱۳۸۸)، سیاست، حکومت و عدالت در شعر اعتصامی، پژوهش نامه علوم سیاسی، شماره ۱۵

- دباشی، حمید، تابستان (۱۳۸۶)، شعر، سیاست و اخلاق، ارمغان اعتصامی به شعر فارسی، ایران شناسی، شماره ۲